

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته^[۱]

بحث ما در تتمه فرمایش صاحب منتقی بود. این تتمه اساس این بحث است چون اگر بخواهیم تخییر اصولی را در باب دلیلیں متعارضین مطرح کنیم چهار احتمال مطرح می شود که احتمال اول و دوم را خواندیم. احتمال اول اینکه بگوئیم حجیت هر کدام مقید باشد به اینکه دیگری حجت نباشد. احتمال دوم اینکه هر کدام مقید به عدم عمل بر طبق دیگری حجت باشد.

ادامه دیدگاه مرحوم صاحب منتقی

فرض سوم: هر کدام حجت است مقید به عدم استناد به دیگری یعنی شارع می گوید این حجت است اگر استناد به دیگری نکنیم.

ایشان می گویند این هم باطل است «لاستلزامه شمول الحجية لكل منهما، مع عدم الاستناد إلى كل منهما». اگر شخص به هیچ کدام استناد نکرد، شرط حجیه موجود است پس نتیجه اش این است که هر دو حجت باشد در نتیجه این فرض به تنافی بین دو حجت بازگشت می کند. در این فرض باید بگوئیم این دلیل حجت است مشروط به اینکه به آن دلیل استناد نکنیم و آن دلیل حجت است مشروط به اینکه به این دلیل استناد نکنیم. در نتیجه اگر کسی بگوئید به هیچ کدام استناد نمی کنم چون عدم الاستناد إلى الآخر شرط حجیه هر کدام است؛ هر دو باید حجت باشد و لازم است شارع از مکلف تکلیف به متنافیین را طلب کند.

فرض چهارم: این فرض در کلام مرحوم خوئی (قدس سره) هم آمده بود که بگوئیم هر کدام حجت است مع الالتزام به همان یعنی اگر به این دلیل و یا آن دلیل التزام پیدا کردیم همان حجیت دارد.

اشکال واضح مرحوم خوئی این بود که بگوئیم اگر التزام به هیچ کدام پیدا نکنیم باید هیچ کدام حجت نباشد. اما عجیب است که ایشان این اشکال را مطرح نکرده اند بلکه می فرمایند هر چند این معنا ثبوتاً معقول است و روایات تخییری که در قاعده ثانویه وارد شده را می توان بر چنین تخییر اصولی حمل کرد اما این فرض اثباتاً مواجه با مشکل است.

اشکال اثباتی، عدم رفع تنافی عرفی بین الدلیلیں طبق این فرض است چون در تنافی بین دو دلیل، هر دو به حسب ظاهر شامل ادله هستند و تخییر برای این مطرح می شود که این تنافی را از بین ببرد؛ کما اینکه در مسئله فرعیه وقتی می گوئیم شارع می گوید مخیری، تنافی از بین می رود. اما در مانحن فیه صرف التزام، سبب حجیت هر کدام از طرفین می شود و با این معنا تنافی از بین نمی رود. می گویند «إذ لا يستلزم التصرف بمؤدا كلٍ منهما لولا التعارض» شما در مؤدای هیچ کدام تصرفی نکردید.

در توضیح کلام ایشان می‌گوئیم طبق مبنای کسی که موافقت التزامیه در ظهور اولیه هر دلیل در احکام وضعیه یا ظاهریه را لازم می‌داند، وضعیت چنین می‌شود که وقتی دلیلی حجت شد، مؤدایش هم لازم می‌شود یعنی ظاهر هر دلیل لزوم التزام به مؤدای آن دلیل است؛ مثلاً اگر دلیلی می‌گوید نماز جمعه واجب تعیینی و دلیل دیگر می‌گوید نماز ظهر واجب تعیینی است؛ یعنی مکلف با انجام هر کدام ولو ظاهراً التزام به مؤدای همان دلیل پیدا می‌کند. با مطرح کردن تخییر، هر چند تعیین به تخییر تبدیل شد اما تقییدی در این دلیل به وجود نمی‌آید چون باز هم می‌گوئیم هر کدام مع الالتزام به مؤدی حجت است.

در مقام اشکال به ایشان می‌گوئیم کلام شما در جایی صحیح است که مکلف چنانچه قبل از تخییر از سوی شارع ملتزم به هر دو بود بعد از تخییر هم باید التزام به هر دو داشته باشد، در حالیکه با مطرح شدن تخییر التزام به دو طرف از بین می‌رود و مکلف عملاً التزام به یکی پیدا می‌کند. مثلاً در نماز جمعه و ظهر ابتدا می‌گوئیم مکلف باید ملتزم به هر دو شود ولی چون اینها با هم تنافی دارند می‌گوئیم فرد مخیر است و می‌تواند یکی از اینها را انجام دهد در نتیجه تنافی از بین می‌رود و دلیلی که اخذ شده به دلیل دیگر تقریباً شبه ورود پیدا می‌کند.

به بیان دیگر می‌گوئیم رفع تنافی به صورت حاصل می‌شود:

الف - یا به تصرف در دلیل و در مقام اثبات است که با این بیان تصرف در دلیل نمی‌شود چون ظهور اولیه هر دو دلیل التزام به مؤدایشان است و با تخییر می‌گوئید ملتزم به مؤدای هر کدام خواستید بشوید.

ب - یا رفع تنافی اینگونه حاصل می‌شود که با وجود شبیه تخییری در مقام عمل و با عمل به یکی موضوع دیگری از بین برود. مثل اینکه در دوران بین محذورین (واجب و حرام) وقتی قائل به تخییر می‌شوید به این معناست که یا واجب و یا محرم را اخذ و امتثال می‌کنیم. در اینجا هم ولو در دلیل لفظی تصرفی ایجاد نمی‌شود ولی نوعی رفع تنافی است.

دیدگاه مرحوم امام خمینی

مرحوم امام (رضوان الله علیه) در مورد اصل و قاعده اولی در تعارض می‌فرمایند طبق مسلک قوم باید در دو مبنا بحث کنیم:

الف - دلیل حجیت ادله بنای عقلا باشد: در این فرض مسلماً مسئله تساقط به دو بیان مطرح است:

الف - 1 - حجیت در نزد عقلا از باب طریقیّت إلى الواقع است و وقتی دو دلیل با هم تعارض می‌کنند عقلاء هیچ کدام را طریق إلى الواقع نمی‌دانند.

الف - 2 - حجیت، از باب احتجاج مولا بر عبد و مسئله مأمن از عقاب و مذمت مولاست. در این صورت هم عقلا می‌گویند مولا با خبر معارض علیه عبد نمی‌تواند احتجاج کند کما اینکه اگر اماره‌ای در واقع وجود داشته باشد ولی مکلف به آن دست پیدا نکند هم مولا نمی‌تواند علیه او نسبت به آن خبر احتجاج کند.

تفاوت کلام ایشان با مرحوم نراقی، سید مجاهد و خوئی در این است که مرحوم خوئی در بنای عقلا همان مطالبی که در رسائل از قول مرحوم نراقی و سید مجاهد نقل شد را ذکر کردند. ایشان گفتند بنای عقلا دلیل لبی است و در دلیل لبی باید بر قدر متیقن حجیت که در فرض عدم تعارض است اکتفا کرد. اما مرحوم امام به نظرم بیان محکم‌تری دارند چون دلیل لبی و اکتفای به قدر متیقن در فرض شك است در حالیکه الآن شك نداریم.^[2]

[1] □ از اینکه روز دوشنبه موفق نشدید خدمت آقایان برسیم عذرخواهی می‌کنم و علت‌های متعددی داشت. يك علت كه به بعضی از آقایان و فضلا عرض كردم اين بود كه مطالعه‌ای در حدّ اینکه خودم قانع به بحث بشوم نداشتم و واقعاً برای آمدن بحث به شبیه كردم لذا گفتم پیغام بدهند به آقایان كه درس روز سه‌شنبه باشد. من برای بحث مقیدم واقعاً وقت بگذارم كه وقتی شما تشریف می‌آورید و وقت می‌گذارید مخصوصاً بعضی از آقایان از راه دور می‌آیند درست استفاده شود. اینکه بیائیم يك بحثی را مطرح كنیم ولو كِش بدهیم جزء روش بحثی ما نیست. یکی از شاگردان یکی از بزرگان كه اسم نمی‌برم می‌گفتند يك روز ایشان به درس آمدند و بعد از اینکه درس را گفتند به ایشان گفتم نصف درس تکرار دیروز بود. ایشان گفت نفهمیدید همه‌اش تکرار دیروز بود. حالا نمی‌خواهم این مسائل در بحث واقع شود علت اصلی‌اش این بود، البته كثرت كار هم در کنارش قرار داشت.

[2] □ «أما البحث في بيان مقتضى القواعد العقلية فيهما بناءً على الطريقة، فعلى القول بأنّ مستند حجّة الأمارات هو بناء العقل و إمضاء الشارع لها، لا تأسيساً من الشارع، فلا بدّ في صورة تكافئهما من الرجوع إلى ملاحظة بنائهم في تلك الحال، فقد يقال: إنّ بناءهم على التساقط و التوقّف لوجهين: الأوّل: أنّه لا ريب في أنّ حجّة خبر الواحد عندهم، إنّما هي من باب الطريقة لا السببية، و في صورة تعارض الخبرين و العلم بمخالفة أحدهما للواقع، ليس واحد منهما كاشفاً عن الواقع، و ليس بناؤهم على العمل بواحد منهما لتكاذبهما؛ لأنّ كلّ واحد منهما مستلزم لعدم كاشفية الآخر عن الواقع، فلا أمارية عندهم لواحد منهما، و هو معنى التساقط و التوقّف. الثاني: أنّه ليس احتجاج العقل بخبر الواحد لأجل حصول العلم بالواقع، بل لأجل عدم المؤمّن من العقاب على الواقع، و عدم معذورية العبد في مخالفة الواقع لو خالف الأمانة؛ أي المؤدّية إلى الواقع، و الأمانة منجزة للواقع عندهم إذا كانت واصله إليهم، فمع عدم الظفر بأمانة تدل على وجوب صلاة الجمعة - مثلاً - بعد الفحص عنها، فإنّه لا يصحّ للمولى الاحتجاج على العبد في ترك صلاة الجمعة، و لو فرض وجود الامارة عليه واقعاً و لكن لم تصل إليه؛ لعدم وجود ما يصلح للاحتجاج به عليه، و وجودها في الواقع غير صالح لذلك.» تنقيح الأصول، ج4، ص: 517 و 518.